

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس دوم

فصل اول: پیش درآمدی بر شناخت سیره معصومین علیهم السلام

فصل دوم: اصول حاکم در سیره اهل بیت علیهم السلام

فصل سوم: دسته بندی سیره اهل بیت علیهم السلام

اول: سیره عبادی

دوم: سیره فردی

الف) نظم

ب) قدردانی

ج) ساده زیستی

د) اعتدال

ه) تواضع

و) آراستگی

نورالمجتهدین
علیه السلام
فرهنگ قرآنی زیستن



مقدمه:

بحث ما در سیره‌ی فردی معصومین (علیهم‌السلام) بود. مقصود از سیره‌ی فردی در برابر سیره‌ی عبادی، خانوادگی یا سیاسی یا در کنار آن‌ها سیره‌ی شخصی معصوم است؛ یعنی آنچه که در زندگی مردم و معصوم و تعامل آن با افراد مورد توجه قرار می‌گیرد. در برنامه‌ی قبل سه مورد از محورهای سیره‌ی معصومین را بیان کردیم؛ ۱- بحث نظم در امور، ۲- ساده‌زیستی، ۳- قدردانی و تقدیر.

د) اعتدال:

چهارمین محور که در این برنامه به آن اشاره خواهیم کرد اعتدال است. اعتدال به معنای میانه‌روی و حدّ وسط است و در مقابل کند روی و تند روی، در مقابل افراط و تفریط وجود دارد. انسانی که تشنه است، اگر آب زیاد بنوشد افراط کرده، اگر کم بنوشد عطش او رفع نشده است؛ یک مورد افراط است و دیگری تفریط.

اسلام آیین اعتدال است. در همه‌ی امور انسان‌ها را به پرهیز از افراط و تفریط دعوت می‌کند. من چند مثال بیان می‌کنم. نخست اعتدال از نظر عقیده: نه را غلو، نه راه تقصیر، نه جبر، نه تفویض، نه تشبیه نه تعطیل. اگر بخواهیم توضیحی بیان کنیم باید بگوییم بعضی افراد معتقد به جبر هستند یعنی بشر را هیچ کاره می‌دانند، همه‌ی امور تسلیم خدا است به این معنا که بشر هیچ نقشی ندارد. این درست نیست. یا این‌که عده‌ای به تفویض معتقد هستند یعنی خدا همه‌ی امور را به ما واگذار کرده. مثل ساعتی که ساعت‌ساز می‌سازد و آن را کوک می‌کند و دیگر دخالتی ندارد، این هم غلط است. نه خدا ساعت‌ساز لاهوتی است نه العیاذ بالله کسی که قبضه‌ی همه‌ی امور را به دست خود گرفته و بشر را خلع قدرت کرده است «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱. تفکر اسلامی «لا جبر و لا تفویض» است، این اعتدال است. یا برخی خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کنند، این غلط است. بعضی در باب صفات خدا تعطیل می‌کنند، ما اصلاً نمی‌توانیم صفات خدا را بفهمیم، این هم غلط است. صفات خدا با صفات بنده تفاوت دارد. در عین حال که آن صفت اصلی است، در مورد خدا ذاتی است و در مورد بنده اکتسابی است، این اعتدال است. نسبت به اهل بیت نه باید غلو کنیم که آن‌ها را خدا بدانیم و نه تقصیر که آن‌ها را آدم عادی بخوانیم. نه غلو که علم غیب استقلال برای آن‌ها قائل بشویم و نه تقصیر که علم غیب را بالکل منکر بشویم. نه غلو که منکر کرامات و معجزات بشویم و معجزات و کرامات آن‌ها را بدون اذن خدا بدانیم و برای آن‌ها علم غیب مطلق قائل بشویم و نه تقصیر که اصلاً کرامات و معجزه برای آن‌ها قائل نباشیم. این موارد در مباحث عقیده مطرح بودند.

در حوزه‌ی اخلاق هم در اسلام اعتدال وجود دارد. نه راه مرتاضان و ترک دنیا و نه راه عیاشان و هوسبازان، نه این‌که غرائز تعطیل بشوند و نه این‌که بدون حد و مرز و رها باشد. برای غریزه‌ی جنسی ازدواج توصیه شده است، برای میل به غذا، کار و تلاش و لقمه‌ی حلال توصیه شده است؛ اعتدال در حوزه‌ی اخلاق.

در حوزه‌ی عبادت، نه رهبانیت و ترک دنیا، نه غرق شدن در امور مادی و رها شدن در امور مادی. به تعبیر قرآن کریم «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۲ در امور اقتصادی نه تجمل‌گرایی و دنیازدگی، نه ترک دنیا و محرومیت

۱- سوره‌ی انسان، آیه ۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه ۲۰۱.

درست است. همین قرآن که می‌فرماید خدا و قیامت، می‌فرماید: «وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»^۱ سهم خود را از دنیا فراموش نکن. در حوزه‌ی روابط اجتماعی نه حصری دور خود بکشیم که فقط خود و فراموشی دیگران، نه این که اصالت و استقلال خود را از دست بدهیم که در فرهنگ دیگران ذوب بشویم؛ هم خود و هم دیگران.

در حوزه‌ی ارزش‌های معنوی نه آن چنان در معنویت فرو برویم که مادّیت را فراموش کنیم و نه آن چنان در مادّیت فرو برویم که دنیا ما را از قیامت باز بدارد. در تمام امور این اعتدال باید وجود داشته باشد. در امور سیاسی، در امور اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، یک آقا نسبت به پدر و مادر آن چنان غرق نشود که همسر و فرزند خود را فراموش کند، آن چنان هم غرق همسر و فرزند نشود که والدین خود را از خاطر ببرد. این‌ها یعنی اعتدال و لذا قرآن کریم در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۳ می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» ما شما را امت میانه قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید.

من در فرهنگ اعتدال چند مثال از قرآن می‌آورم. قرآن درباره‌ی انفاق که یک صفت بسیار باارزش است، این که انسان به دیگران کمک کند. در سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۷ می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا» کسانی که وقتی انفاق می‌کنند نه اسراف می‌کنند و نه خساست به خرج می‌دهند، «وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» وسط اسراف و اقطاع، سختگیری و رهایی.

یا از زبان حضرت لقمان نقل می‌کند. لقمان به پسر خود می‌فرمود: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ»^۲ در راه خود متعال باش، به همین جهت در روایات ما آمده است «الْمُؤْمِنُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ»^۳ روش مؤمن میانه‌روی است. «مَنْ اقْتَصَدَ اغْنَاهُ اللَّهُ»^۴ رسول خدا فرمود: کسی که میانه‌رو باشد خداوند او را بی‌نیاز می‌کند. یک روایت در باب اقتصاد سفینة البحار وجود دارد که در کافی، جلد دوم، صفحه‌ی ۸۷ هم آمده است. امام صادق می‌فرماید: در جوانی مشغول طواف کعبه بودم و در عبادت خدا کوشش فراوان می‌کردم، غرق در عرق شده بودم، پدرم امام باقر من را دید. فرمود: «يَا بُنَيَّ دُونَ مَا أَرَاكَ» پسر، کمتر از آنچه می‌بینم عبادت کن، «دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ»^۵ اگر خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد به عمل کم هم از او راضی می‌شود. چنین نیست که افرادی بگویند: ما به هیچ وجه در سیاست دخالت نمی‌کنیم. یا آن قدر سیاسی بشوند که از عبادت غافل بشوند. افراط و تفریط چه در مسائل اعتقادی چه اخلاقی، همه خطرناک است. افراط و تفریط در مسائل اعتقادی موجب به کفر و شرک می‌شود، در مسائل اقتصادی موجب اسراف و رفاه‌طلبی و تجمل یا فقر می‌شود، افراط در عمل موجب وسواس می‌شود. همه‌ی این موارد آثار منفی هستند. در عبادت موجب خستگی و بی‌میلی و گرفتن روح شادابی و نشاط می‌شود. عکس این موارد هم وجود دارد. تفریط در زمینه‌های دیگر هم همین‌طور است. افراط در انفاق موجب تهیدستی و بیچارگی می‌شود لذا شیوه‌ی زندگی امامان (علیهم السلام)، شیوه‌ی اعتدال بوده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) دومین شخصیت برجسته‌ی اسلام می‌فرماید: دو دسته بر اثر افراط و تفریط و انحراف از اعتدال سقوط کرده‌اند، «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُجِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضُ قَالٍ»^۶ یکی افرادی که در مورد من غلو کردند و گفتند علی خدا است. ما امروز هم علی‌اللهی داریم، دوم دشمنان بدخواه که گفتند علی کافر است. این دو سرافراط و تفریط است، خدا، کافرا! ببینید چه قدر در بین این دو مرز فاصله وجود دارد که علی را اله بخوانی یا

۱- سوره‌ی قصص، آیه ۷۷.

۲- الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاقتصاد فی العباده، ح ۵، ج ۲، ص ۸۷

۳- سوره‌ی لقمان، آیه ۱۹.

۴- نهج البلاغه، ص ۴۸۹.

۵- غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۰.

۶- نهج الفصاحة، ص ۷۵۵.

کافر بخوانی! نه افراط، نه تفریط، امیر المؤمنین عبد من عباد الله اما بنده‌ی برگزیده، با معجزه، با علم غیب، با ولایت تکوینی، با قدرت به اذن الله، این‌ها نکاتی است که باید روی آن توجه بشود. در تاریخ اسلام ما از این جریان افرادی که لطمه زدند فراوان می‌یابیم. یکی از این دسته خوارج هستند. خوارج مظهر تفریط هستند یعنی کسانی که امیر المؤمنین (علیه السلام) را کافر خواندند و با کج سلیقه‌ی و با شعار «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» اعلام جنگ با حضرت امیر کردند. مظهر تفریط در این بخش.

مظهر افراط در سختگیری؛ امام باقر فرمود: خوارج «صَيَّفُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ»^۱ بر خودشان سخت گرفتند. اگر کسی یک گناه انجام می‌داد می‌گفتند او کافر است. مثال‌های دیگری هم داریم. یک وقت جمعی از صوفیان خدمت امام رضا رسیدند در حالی که امام رضا لباس زیبایی پوشیده بود و آن‌ها لباس‌های مندرس پوشیده بودند. آن‌ها به امام رضا اعتراض کردند که چرا لباس شما این‌طور است؟ امام این آیه را خواندند «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۲ چه کسی گفته است که زینت‌های الهی را بر خود حرام کنید؟ این چهارمین محور در سیره‌ی فردی ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) بود.

۵) تواضع:

اما پنجمین محوری که عرض می‌کنیم محور تواضع است. البته این محورها زیاد است ولی ما به محورهای اصلی اشاره می‌کنیم. یکی از محورهای مهم در سیره‌ی معصومین (علیهم السلام) بحث تواضع ائمه (علیهم السلام) است. مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه‌ی ۱۳۲ تواضع را این‌طور معنا می‌کند: «التَّوَّاضُعُ تَرَكُّ التَّكْبَرِ وَ التَّذَلُّلُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَوْلِي الْأَمْرِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ عَدَمُ حُبِّ الرَّفْعَةِ وَ الْإِسْتِيْلَاءِ» تواضع این است که انسان تکبر نکند، فروتن باشد، در مقابل خدا و پیغمبر و ولی امر - یعنی امام معصوم - و مؤمنین و تمایلی به برتری جویی نداشته باشد؛ توقع احترام ویژه برای خود را نداشته باشد.

پس تواضع دو قسم می‌شود: ۱- تواضع در برابر فرمان خدا و پیامبر و امامان که همان تسلیم بودن است، ۲- تواضع در برابر مؤمنان و اظهار کوچکی در برابر اهل ایمان. همین‌جا متذکر می‌شوم که برای هر چیزی در اسلام حد و ضوابطی وجود دارد؛ مثلاً تواضع در مقابل کافر و دشمن جایز نیست «التَّكْبُرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ عِبَادَةٌ»^۳ کسی در برابر شما تکبر می‌ورزد، فروتنی در برابر او جایز نیست. در روایت آمده است که در بعضی از جنگ‌ها وقتی ابودجانه - یکی از اصحاب پیغمبر - وقتی کافری را کشت «خَرَجَ مُتَكَبِّرًا» با حالت تکبر، این ابهت است.

چه فرقی بین کبر و عزت وجود دارد؟ عزت خوب است اما کبر بد است، عزت ارزش است، کبر ضد ارزش است، عزت حقیقی است ولی کبر پنداری است. -این‌ها تفاوت‌های کبر و عزت است- عزت خدادادی است و تکبر خودپنداری است. در مباحث اخلاقی این مسئله بسیار مهم است حتی کار چند رساله‌ی تحقیقی است. مرز مسائل اخلاقی یعنی ارزشی و ضد ارزشی گاهی بسیار به هم نزدیک است و بسیاری در جامعه این دو را با هم خلط می‌کنند. من مثال می‌زنم، مثلاً سخاوت و اسراف. علی الظاهر در هر دو زیاد خرج کردن است اما یکی ارزش است و دیگری ضد ارزش است.

۳- الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۶، ص ۴۹.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه ۳۲.

مثلاً تفاوت همت بلند با آمال و آرزو. این خوب نیست که انسان به دنبال امل و آرزوهای باطل باشد ولی بلند همت بودن خوب است. فرق این دو با هم چیست؟ همین جا تکبر با عزت. عزت نوعی ابهت است «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۱ تکبر یک ضد ارزش است. چون این مرزها به هم نزدیک هستند عزیزان باید در تبیین مصادیق آن خیلی دقت کنند. در دعاها هم داریم. امام سجّاد به خدا عرض می‌کند «أَعَزَّنِي وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكِبْرِ»^۲ خدایا به من عزت بده ولی تکبر نده.

پس هر انسان با ابهت و با عظمتی در جامعه وجود دارد انسان می‌بیند متوجه می‌شود انسان متکبری است. امام حسن مجتبی وقتی وارد کوچه‌های مدینه می‌شد مردم همه به تماشای ایشان می‌ایستادند، امام سجّاد هم همین‌طور بودند. حتی یک بار یک کافر یهودی به این برخورد اعتراض کرد و به امام حسن گفت: «إِنَّ فِيكَ كِبْرًا»^۳ شما تکبر دارید. آقا فرمود: «فَقَالَ كَلَّا الْكِبْرُ لِلَّهِ وَحَدَهُ وَ لَكِنْ فِيَّ عِزَّةٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» این که تو می‌بینی عزت است تکبر نیست. فرق تکبر و عزت فرق آب و سراب است؛ سراب واقعیت ندارد، فکر می‌کنی آب است اما آب موج می‌زند و دست مرطوب می‌شود، عزت حقیقت است.

بحث تواضع بحث مهمی است. قرآن کریم در سوره فرقان، آیه ۶۳ وقتی می‌خواهد که ۱۲ ویژگی عباد الرحمن یعنی بنده‌های برگزیده را بر شمارد جالب است که نخستین ویژگی بندگان برگزیده را تواضع می‌شمارد «عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»^۴ بندگان برگزیده‌ی خدا کسانی هستند که روی زمین با آرامش و بدون تکبر راه می‌روند. جالب است که اگر شما این ۱۲ ویژگی را ببینید متوجه می‌شوید که نخستین ویژگی را تواضع در راه رفتن بیان کرده است. چرا می‌گوید «يَمْشُونَ»؟ تکبر یک صفت درونی است که در اعمال خود را نشان می‌دهد، بیشترین نمود تکبر در راه رفتن و مشی است. آدم متکبر در راه رفتن یک حالت تکبر دارد. شاید در گفتار و نگاه شخص متکبر هم تکبر پدیدار باشد ولی در راه رفتن بیشتر خود را نشان می‌دهد. لذا می‌بینید که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه در روایتی که در مجمع البیان آمده است می‌فرماید: منظور از این آیه آن است انسان در راه رفتن تکلف و تکبر نداشته باشد. این یک آیه بود.

آیه‌ی دیگر در سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴ است. وقتی می‌خواهد اوصاف انسان‌هایی که خدا و پیغمبر آن‌ها را دوست دارند را بر شمارد می‌فرماید: «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» بندگان خوب خدا، مؤمنانی که خدا و پیغمبر آن‌ها را دوست دارند کسانی هستند که در برابر مؤمن متواضع هستند و در برابر کافر نیرومند هستند. این دو صفت اذله و اعزه را در مقابل هم ببینید، در مقابل مؤمن اذله است یعنی فروتن و در مقابل کافر اعزه. پس این یکی از صفات مهم است. حتی خدا به پیغمبر خود این دستور را ابلاغ می‌کند. این دستور صریح خدا به رسول الله است که در سوره‌ی حجر، آیه ۸۸ آمده است: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» کافر نه، «أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»^۵ اما در مقابل مؤمنان، ای پیغمبر بال و پر خود را در مقابل آن‌ها بگستر. از این تعبیر زیباتر نمی‌شود که خداوند تواضع را به یک تعبیر آمیخته با مهر و محبت مطرح کرده است. تمثیل بسیار زیبایی است که اگر بخواهیم آیه را توضیح بدهیم باید این‌طور گفت: وقتی پرنده‌ها می‌خواهند نسبت به جوجه‌های خود اظهار علاقه کنند مادر بال خود را

۴- سوره‌ی فرقان، آیه ۶۳.

۵- سوره‌ی فتح، آیه ۲۹.

۱- سوره‌ی منافقون، آیه ۸.

۲- الضحيفة السجادية، ص ۹۲.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۲۵.

می‌گستراند، وقتی بال خود را گستراند بچه‌ها زیر پر و بال مادر می‌روند تا از سرما و گرما و حوادث مصون بمانند و پراکنده نشوند. خدا به پیغمبر می‌گوید: بال خود را برای مؤمنان بگستر؛ یعنی تو مانند یک پرنده هستی و مردم را مانند جوجه‌های پرنده تحت پوشش می‌گیری، خود را برای مردم به گونه‌ای قرار بده که هم جذب تو بشوند و آن چیزی که از اسلام مردم را جذب کرد تواضع و اخلاق پیغمبر بود.

در یک روایت آمده است که خدا به حضرت داود وحی کرد که ای داود نزدیکترین افراد به من افراد متواضع هستند و بعیدترین افراد نیز متکبران، «يَا دَاوُدُ، كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ، كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ»^۱ - این روایت در کافی، جلد ۲، همین‌طور که نزدیکترین افراد به من متواضعان هستند دورترین آن‌ها متکبران هستند. به همین جهت در روایت داریم اگر کسی تواضع کند خدا او را بالا می‌برد و اگر کسی تکبر کند خدا او را به زمین می‌زند. مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ»^۲

من از یکی از اساتید اخلاق پرسیدم، چرا این قدر با تکبر با شدت برخورد شده است؟ خدا می‌فرماید: «بئس مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»^۳ جهنم جای متکبران است. ایشان فرمودند: در میان صفات رذیله - البته همه‌ی این صفات بد هستند؛ بدگمانی، دروغ و... - اما تکبر از همه‌ی آن‌ها بدتر است. فرمودند: می‌دانید چرا؟ چون متکبر با خدا مقابله می‌کند «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي»^۴ یکی از صفات خدا متکبر است. منتها این که به خدا می‌گوییم متکبر معنای منفی ندارد «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» - این آیه در سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳ آمده است - وقتی به خدا می‌گوییم متکبر یعنی عظمت زینده‌ی تو است، کبریایی زینده‌ی تو است. حالا اگر کسی تکبر ورزید با خدا مقابله کرده است. لذا خداوند می‌گوید: «مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ»^۵ این هم ویژگی پنجم است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان خلافت خود خرما خریده بود و به خانه می‌برد. بعضی افراد گفتند اجازه بدهید ما ببریم. فرمود: صاحب عیال من به حمل بار خود سزاوارتر است؛ یعنی من پدر این خانواده هستم، من باید ببرم. اجازه نمی‌داد کسی بار ایشان را همراه ایشان ببرد.

روزی ابا عبدالله (علیه السلام) دیدند چند نفر فقیر دور هم نشسته‌اند و غذا می‌خورند. گفتند: آقا بفرمایید. ابا عبدالله (علیه السلام) سر سفره‌ی آن فقرا نشست و با آن‌ها غذا خورد. بعد فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ»^۶ خدا از متکبر نفرت دارد. بعد فرمود: به این شرط آمدم که شما هم به خانه‌ی من بیایید. همه‌ی آن‌ها را دعوت کرد، سفره افتاده بود، امام رضا با غلامان غذا می‌خورد. شخصی آمد و گفت: یا بن رسول الله، سفره‌ی وزرا آن بالا است، تشریف بیاورید. فرمود: ساکت باش! «مَهْ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ وَ الْأَبُّ وَاحِدٌ وَ الْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ»^۷ پدر و مادر و دین ما یک است، این چه حرفی است که تو می‌گویی؟ سفره‌ی وزرا یعنی چه! این سیره‌ی ائمه‌ی ما بود.

۴- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۳۱.

۵- وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۱۶.

۶- الأمالی (للطوسی)، النص، ص ۶۷۳.

۷- الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.

۱- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۲۴

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۱۶

۳- سوره‌ی نحل، آیه ۲۹.

امام رضا وارد حمام شد. شخصی در حمام بود که ایشان را نمی‌شناخت، تقاضا کرد بدن او را کیسه بکشد. امام شروع کرد به کیسه کشیدن بر بدن او تا این که شخصی آمد و امام را شناخت و گفت: ایشان امام رضا است. آقا فرمودند: کاری با او نداشته باش و تا پایان کار را ادامه داد. این تواضع موجب رشد و تعالی و ترقی است. این هم مورد پنجم بود.

(و) آراستگی:

و اما آخرین یا ششمین ویژگی در دسته بندی ما. ششمین محور آراستگی است. آراستگی رسیدگی به ظاهر و تمیز و نظیف بودن است. خداوند نظیف و نظافت را دوست دارد. معروف است که «النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱. در روایات داریم که یکی از مصادیق این آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۲ - نعمت های پروردگار خود را بازگو کن، آشکار کن - یکی از مصادیق بازگو کردن نعمت این است که انسان ظاهر آراسته داشته باشد. حالا که داری تمیز باش. آراستگی الزاماً به معنای ثروت اندوزی نیست، یعنی تمیز بودن، رعایت بهداشت، ژولیده نبودن، نامرتب نبودن. پیغمبر گرامی اسلام روی این مسئله تأکید فراوان داشتند لذا بعضی از اوقات که می‌خواستند از منزل بیرون بروند آن قدر به خود رسیدگی می‌کردند که به ایشان اعتراض می‌کردند که چرا این قدر به ظاهر خود رسیدگی می‌کنید؟ شانه می‌زدند، مرتب می‌کردند، حتی رنگ می‌کردند.

روایتی زیبا در وسائل الشیعة، جلد ۲، صفحه ۳۴۱ آمده است که شخصی از امام صادق پرسید: این آیه یعنی چه؟ «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» آقا فرمودند: «يُنْتَظَفُ ثَوْبُهُ» معنای این آیه چند چیز است: ۱- لباس انسان نظیف باشد، ۲- «يُطَيَّبُ رِيحُهُ» خوشبو باشی، ۳- «وَيُجَصِّصُ دَارَهُ» خانه‌ی خود را گچ کاری کند، خاکی نباشد. ۴- «وَيَكْتَسُ أَفْيَيْتَهُ» آستانه‌ی خانه را جارو کند. جارو کردن، گچ کاری کردن، خوشبو کردن، پاکیزه کردن لباس به عنوان چهار مصداق برای آیه‌ی «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» ذکر شده است.

من چند مثال در مورد آراستگی برای شما عرض می‌کنم. رسول خدا فرمود: «إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ تَأْخُذَ مِنَ الشَّارِبِ»^۳ یکی از سنت‌ها این است که سیل انسان کوتاه باشد به گونه‌ای که بالای لب باشد و داخل دهان وارد نشود. - این روایت در فروع کافی است - «حَتَّى يَبْلُغَ الْإِطَارَ» تا این که بالای لب باشد. این یکی از موارد توصیه به آراستگی است که در روایات آمده است.

امیر المؤمنین فرمودند: «أَخْذُ الشَّارِبِ مِنَ النَّظَافَةِ وَهُوَ مِنَ السُّنَّةِ الطَّيِّبِ»^۴ کوتاه کردن سیل از سنت پیغمبر است و یکی از سنت‌های پاکیزه است. باز در روایات تأکید فراوانی بر ناخن گرفتن شده است. وجود مقدس امام باقر فرمودند: ناخن‌ها را کوتاه کنید که محل شیطان است. منظور از شیطان کثافات و میکروب‌ها است. چون شیطان معنای عامی دارد، برخلاف ابلیس که اسم خاص است شیطان جمع هم آمده است «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»^۵ گاهی برای فهم مردم تعبیر میکروب را به شیطان می‌گفتند. مثال دیگر مسواک است. امیر المؤمنین فرمود: «السِّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضَاءٌ لِلرَّبِّ»^۶ مسواک موجب پاکیزگی دهان است، خشنودی خدا است. وجود مقدس امام رضا پنج مسواک داشتند به تعداد پنج نماز که هر کدام هم در یک ظرف مخصوص بود؛ برای نماز صبح مسواک جدا، ظهر جدا، مغرب، عشا، خیلی جالب است که ایشان پنج نوع مسواک داشتند. این مسائل خیلی مهم

۱- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۶، ص ۳۱۹.

۲- سوره‌ی ضحی، آیه ۱۱.

۳- الکافی، ج ۶، ص ۴۸۷.

۴- تحف العقول، النص، ص ۱۰۰.

۵- سوره‌ی انعام، آیه ۱۱۲.

۶- الکافی، ج ۶، ص ۴۹۵.

هستند. عطر، چقدر روی این مسئله در روایات تأکید شده است. موضوع کوتاه کردن موها چقدر در روایات مورد تأکید است. انگشتر، چقدر روی عقیق و فیروزه تأکید شده است. رنگ کردن و خضاب کردن «حَضَبَ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَبُو جَعْفَرٍ بِالْكَتَمِ»^۱ یعنی رسول خدا، امام باقر، امام حسین (علیه السلام) خود را به وسیله‌ی رنگی خضاب می‌کردند. کَتَم، نوعی رنگ ثابت بوده است که دیرتر از بین می‌رفته. این‌ها نکات مهمی در سیره‌ی ائمه‌ی ما است.

در یک کلمه، رسول خدا فرمود: «تَنْظِفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۲ هرچه توان دارید نظافت کنید. چرا؟ «فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى الْإِسْلَامَ عَلَى النَّظَافَةِ» خداوند اسلام را بر نظافت بنیان گذاشته است، «وَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلُّ نَظِيفٍ» وارد نمی‌شود مگر هر انسانی که نظیف باشد. چرا ما این قدر در اسلام غسل داریم؟ غسل جمعه، غسل اول ماه، غسل نیمه‌ی ماه، بعضی از شب‌های ماه رمضان دو غسل، چرا؟ حتی یک سری اغسال فعلیه داریم در کتاب عروة الوثقی گفته شده است. مثلاً حضرت امیر هر شب غسل نشاط می‌کرد. فتوا و روایت در کتاب عروة الوثقی آمده است، حضرت امیر در هر شب غسل نشاط، غسل شادابی می‌کردند. این‌ها نشان‌دهنده‌ی اهمیّت دین اسلام به این مسئله‌ی نظافت است.

«إِنَّ الْإِسْلَامَ نَظِيفٌ»^۳ رسول خدا فرمود: اسلام دین پاکیزگی است. «فَتَنْظِفُوا» شما هم این پاکیزگی را رعایت کنید. همین‌جا خوب است اشاره کنیم، البته بحث اخلاق فردی است ولی چقدر در مورد محیط زیست در اسلام تأکید شده است، چقدر در مورد پرهیز از گذاشتن آشغال در خانه شده است، چقدر در مورد شستشوی مو در اسلام تأکید شده است. قبل از غذا دست را بشویید، بعد از غذا دست را بشویید. چقدر تأکید به ارتماس و فرو رفتن در آب شده است. این‌ها همه برای این است که یک مؤمن باید ویژگی‌های جامع داشته باشد، نباید ژولیده باشد، نباید تک بعدی باشد، باید در بین مردم جاذبه داشته باشد.

مراجع و علمای ما، حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) را ببینید که چقدر چهره‌ی منظمی داشتند، عمامه، لباس، محاسن. چقدر روی شانه کردن مو تأکید شده است. چیزهای اختصاصی. امروز این حرف‌ها را در کتاب‌ها بیان می‌کنند منتها این حرف‌ها، حرف‌های امروز است اسلام بر داشتن مسواک، شانه و حوله تأکید کرده است که نباید مشترک باشند. این‌ها نشان از همان بُعدی است که اسلام در سیره‌ی فردی معصومین ملاحظه می‌شود و آن نظافت است.

بحث ما در ارتباط با سیره‌ی فردی هم به پایان رسید. إن شاء الله در ارتباط با سایر اقسام سیره، در برنامه‌های بعد صحبت خواهیم کرد.

۳- همان، ص ۲۷۶.

۱- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۰۱.

۲- نهج الفصاحة، ص ۳۹۱.